



نوشته ها و خاطره ها

۲۲۳

مقالات دharma

تجزیه شده خود را در یک جنبش از چنگل جانشین پهلر کبیر^{۱۲} امپراطور پسر مشهور روس (کاترین) و متفلسف^{۱۳} آفان و سلطنت عثمانی رها کرده، بلکه در همان حین هم علم فرمانروائی خود را در شکم هندوستان و تمامی ترکستان و قفقاز و عراق عرب کوفته است.^{۱۴}

بالاخره ملتی که قریب چهار سال است در میدان جهاد آزادی تا حال متجاوز از یک صد هزار قربانی داده و در یک روز به شهادت میراث^{۱۵} دنیا بدن هفتاد و چهار زن از همان ملت به لباس سرباز در پشت دیوار تبریز در فسخه^{۱۶} قتال^{۱۷} خربت^{۱۸} به جهانیان نموده است که وجود «ژاندارک»^{۱۹} ها منحصر به اروپا و خاک آزادی پرست فرانسه نیست، بلکه در مرکز آسیا ایران نیز فراتر است دیگری است. پلی دولت روس حالا به چربی و شیرینی این لقمه^{۲۰} نگاه کرده جلو شهرت خود را نگاه نمی تواند داشت. اما نمی داند که این لقمه برای خلق تنگ او چنان گلوگیر است که به زودی راه نفس را مسدود، روحش را از بدن و چشمهایش را از حدقه بیرون خواهد کرد. دولت روس می خواهد تلفاتی را که در ژاپن داده از ایران تلافی کند ولی مسبوق نیست که تلفات این دفعه او دیگر قابل مرمت نخواهد بود. دولت روس اختلاف داخلی ما را مفتنم شمرده و تصور می کند از این اختلاف ما می تواند فایده ببرد باشد. زهی خیال خام و تصور پامل^{۲۱}!!! در طبیعت ایرانی که عشق استقلال و حبه شخصیت پرشته است اختلاف داخلی نا آن وقت است که دستو آجینی^{۲۲} به کار او نیامده و گرنه همان کبر استقلال ایرانی که تاریخ دنیا دلیل آن را در هزاران

سوم قصد روس نسبت به کدام ملت است*

ملتی که تاریخ دنیا، با نهایت استحقاق، او را از ملل فاتحه، بلکه اولین آن ملل به شمار می آورد، ملتی که فلسفه حیات ملل او را به اسم ملت Temea یعنی «مهرم» و نمردنی، معرفی می کند. ملتی که استقلال خود را در تمام ادوار تاریخی در سایه شجاعت و غیرت مردان خود حفظ کرده و در مقابل طوفانهای هالنگیر مهاجمان نادر^{۲۳} تاریخ چه در حملات اسکندر مقدونی، و چه در فتوحات عرب و چه در یورشهای^{۲۴} ملل محکم ایستاده و ملیت و قومیت خود را هیچوقت گم نکرده است، ملتی که به شهادت کشتیانی اخیر^{۲۵} شوش^{۲۶} مؤسس اولین تمدن دنیا و پدر اقوام آریه^{۲۷} و ریشه تمام ترقیات نوع بشر است. ملتی که اولی^{۲۸} کوکبر دولت تمام سلطنت های اعصار^{۲۹} قدیمه را از مصر و کلد^{۳۰} و آشور^{۳۱} و روم و کارتاژ^{۳۲} و یونان در آفاق فنا و اضمحلال^{۳۳} دیده، و کوکب اقبال او بعد از همه آن دول در سمام^{۳۴} استقلال درخشیده است. ملتی که یک قرن و نیم پیش در زیر بیرق فاتح کبیر آسیا نادر شاه افشار، ته تنها حیات سیاسی و وطن

۲۲۵

مقالات دharma

فهمید، حالا در صدد است که به نشان دادن ضرب شصتی^{۳۵} به ایران اعتبار رفته خود را تجدید کرده و سوم اداره خود را به واسطه یک سوم عمل دیگری مرمت کند. ولی روس نمی داند که در این میدان بقیه اعتبارهای خود را نیز از دست داده و به جای آنکه ملت ایران را ضمیمه شون خود کند، همدستی ملل مختلفه مملکت خود را که گلیکسیونی^{۳۶} از تمام ملل و موزهای از کلیه نعل^{۳۷} دنیاست با دشمن بیدار خود خواهد دید.

بلی خوردن دهمیلیون نفس و یلمیدن مساحتی که چهار مرتبه از فراتر بزرگتر است در قرن بیستم، کار دولتی نیست که فریاد گرسنگی و جهالتی^{۳۸} مختلفه او به آسمان بلند، و نفرت آنها از طرف حکومت خودشان به اندازه تصور تشدنی است، و از روسهای سفید گرفته تا قبایل آرال^{۳۹} در قلمرو او همیشه منتظر فرصت تحصیل استقلال، و یرای استمداد هر دشمن خارجی که به روسیه رو بیارد یا تمام مال و جان خود حاضرند.

آن دولتی که سوم اداره همسایه را دلیل دخالت خود در امور آن همسایه قرار می دهد دولت روس نیست. اداره دولتی روس بزرگترین سرمشق و نمونه سوم ادارات دنیاست. در تمام مملکت او فقر و جهالت حکمرانی می کند. رشوه خواری و ظلم و بی نظمی ادارات به حد قصوی^{۴۰} رسیده. از چندین سال به این طرف همیشه هرج و مرج و شورش و انقلاب در داخله او حکومت می نماید. هیچیک از طبقات مختلفه مملکت و ملل متبوعه او از طرف حکومت خودشان راضی نیستند. و این هیجانهای محیق را حکومت جاپ^{۴۱} همیشه با آهن و آتش^{۴۲} تسکین دادن می خواهد. افزون ده

مقالات دharma

۲۲۶

جا می گوید، و یک سمت خفی^{۴۳} اسلام در ذیل «انما المؤمنون اخوة» و «اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا»^{۴۴} که عجله بر روس پوشیده و وقت کار مشاهده خواهد کرد، چنان ایرانی را به هم متصل کرده که هیچوقت گسستن آنها از هم نیست نیست. بلی اختلاف امروزی ما در اختلاف سلق^{۴۵} اهالی ما در مسأله ترین^{۴۶} و رنگ آمیزی خانه ماست. وقتی که سیل حوادث خانه را از بنیاد می برد ما کلیه خیال ترین را از قوه واجعه خود نیز خارج می کنیم، تا چه رسد به اختلاف در طرز و طرز زینت.

دنیا به ما نشان بدهد که کدام یک از ملل حیه^{۴۷} به اندازه ما جهت جامعه^{۴۸} دارد او مذهب و نژاد و زبان که مایه ایمتیار^{۴۹} ملل از یکدیگر است در میان کدام یک از دول امروزی تا این حد ترجیح^{۵۰} خود را حفظ کرده است؟

دولت روس می خواهد از نفاق صوری چنین ملتی نتیجه حاصل کند. ولی به عکس این ملت هم نژاد و هم مذهب و همزبان ایران است که باید منتظر نتیجه از اختلاف حقیقی ملل مختلفه روس باشد. ملت ایران فقط یک تجاذب خانوادگی در بابی طور و طرف تشکیل حکومت خود دارد. ولی در حکومت حاضره روس هر یک از ملل مختلفه متبوعه او هر دقیقه منتظر وقتند که یک ثانیه زودتر خود را از قیوت رقیت^{۵۱} و فشار ظلم او خلاص کرده و علم استقلال خود را بلند کنند. بلی حکومت روس وقتی که بعد از آن همه قرضهای بی حساب خود را مجبور به استقراض^{۵۲} جدیدی دید، و تردید دولت فرانسه و سایر دول را در اعطای چنین قرض تازه ای به واسطه عدم اعتبار و به جهت سوم اداره خود

ملیون جمعیت و یک مملکت دیگر بر این آب و خاک، افزودن ده ملیون اسیر در این زنجیر ظلم و جهالت و زیاد کردن یک ایران خراب بر یک روسیه خرابتر است!]]

بلی دعوی روس در انتشار تمدن در میان ماها، یا تسکین انقلاب ایران، همان دعوی کوری است که عصا کشی کوردیگر کند. یا مختصری^{۳۱} که به پرستاری مختصری دیگر قیام نماید. بر فرض محال که دولت روس حق چنین ادعائی داشته باشد آیا دولت و ملت ایران در دو سال مشروطه خود با مجاهدات فوق العاده، افتادن خود را در طریق تمدن و برقراری نظم به دنیا نشان ندادند؟ و آیا دنیا امیدوار نبود که از این ملت ذکی^{۳۲} و تجویب قدیم متغریب یک ملت تربیت شده عالم، بلکه ترکیب جدیدی از تمدن جدید غرب و احساسات لطیف و نازک شرق - که نمونه و سرمشق تمدن عصرهای بعد دنیا باشند تشکیل شود؟ و آیا جز دولت روس بود که به واسطه تفتیشهای داخلی چه به توسط «پارانوسکی» ها «مارتویک» ها، «سمیرنوف» و «شاپان» ها و «لیانوف» ها^{۳۳} و چه به وسایل دستورالعملهای مستقیم جانشینهای قفقاز دولت ما را به روی ملت و ملت را بر ضد دولت برانگیخت و درست همان وقت که مجلس شروع به کار کرده بود به هزار دلیل که در جای خود مذکور می شود، و در روزنامه های سه ساله آخری انگلیس و فرانسه و آلمان و حتی خود روس مندرج است، ترتیب بمبارانهای مجلس مقدس ما را فراهم کردند و گذاشت که ما از آزادی خود نتیجه حاصل کرده و مقوی تمدن عصر جدید و دست کاری دنیای نو شده و خارهای جهالت را از این یک قطعه وسیع که عضو متصل سایر

پر نیامده است.

یا این همه در صورتیکه روس از تجاوزات خود دست نکشد از دفاع خانه سه هزار ساله و یک ملت متصرفی خود که قبالة آن در تمام کتابخانه های دنیا از زمان «هرودت»^{۳۴} تا به حال مشهود است، ناگزیریم.

و هر چند با کمال تلخی باید اقرار کرد که به واسطه سوء اداره حکومت استبدادی جدی پاره ای از محاسن اخلاق ما مؤقتا خاموش شده لیکن به شهادت عارفین به اخلاق ایران کنونی حبه استقلال و شخصیت در طبیعت ایران منمشر^{۳۵} و به آن فطرت مجبول است.^{۳۶} شجاعت و قناعت و بردباری ما هم در مشقات جای انکار آخدی نیست.

راست است که ما جز یک صد و بیست هزار نفر قشون نداریم ولی پلاستیکنا چه اهالی قراء و قصبات و چه شهر - نظینها و چه طوایف و ایلات ما بهترین تیراندازهای دنیا هستند و هیچوقت خاصیت قدیم ملای خود را گم نکرده در تیراندازی و بی ترسی از مرگ نمونه های شجاعت ایرانیان قدیم می یابند. و وقتی که یگانگی نژاد و مذهب و زبان و تحمل مشقات و قناعت و عشق به وطن را بر این بینماییم و نظرت دنیا را از سوء رفتار روس نسبت به ما و تنفر تیمه خود او را از چنین اقدام ظالمانه مشاهده نمائیم آن وقت خواهیم دید این روس نیست که تقدیر ما را معین می کند، بلکه اینها اولاد داریوش و اردشیر دراز دست و شاه عباس و نادرند که قسمت دشمنان جاپ و ظالم خود را معلوم خواهند نمود.

و بر فرض عکس این حقیقت وقتی این مملکت به

قطعات دنیاست، کنده و درختهای بارور مفید قرص کنیم^{۳۷} مقصود دولت روس از همه اقدامات ظاهر و مخفی خود در این مدت حاصل کردن همین خرج و مرج بود که امروز وجود آن را در ایران ادعا می کنند و قصدش یلعیدن آن خاکی است که سه هزار سال است پدران ما در آنجا حق تصرف و تملک دارند. و بلیاردها نفوس ایرانی در حفظ استقلال آن تا حال جان داده و به خون خود آن خاک حق شناس را آبیاری کرده اند و علاوه بر همه آنها الان چهار سال است که اولاد آن برای تحصیل آزادی خود و آبادی همان خاک عزیز شب و روز کوشیده و تاریخ مجاهدات فرانسه را در سینه آسیا تجدید نموده اند. ولی این را باید اولیای دولت روس بر خود مسجل کنند^{۳۸} که این خیال یا حیات یک طفل نابالغ ایران منافات دارد، و من امروز به سیمت یک نفر نویسنده محبوب و پانفوذ و مخیر از احساسات ملت خود می گویم و دنیا را شاهد می گویم که ملت ایران امروز قصد نزاع و جدال ندارد، تمام مقصود ملت ایران احیای خاک و آب خود و خدمت به حوزه تمدن دنیاست. و در عرض این یک سال آخری همیشه گفته و باز هم می گوید که حکومتی جز حکومت مشروطه برای ایران نمی خواهد. و تغییر سلطان یا سلسله سلطنت را هم که دشمنان ما به ما نسبت می دهند کذب مختصر^{۳۹} است و هیچوقت هم بر این مستدعیات حالاها نخواهند افزود. یورش^{۴۰} قشون ملی هم به طهران برای اجرای آن مقاصدی است که اعلیحضرت معتمد علی شاه سه ماه است آنرا اعلان کرده و به واسطه محاط بودن^{۴۱} به مستبدین و خائنین از عهده اجرای آن

پاموجتیک^{۴۲} و چتو نیک^{۴۳} و تاجال نیک^{۴۴} های روس واگذار می شود که، تمام سکنه با شهرها و جنگلیا به دست خود ما سوخته و قنوات پر شده، و از یک سر ایران تا سر دیگر یک صحرائ لیبی^{۴۵} افریقا تشکیل شده باشد.

بلی افزودن یک قلعه نیمه آباد به یک مملکت خراب و صله تاهم رنگ است. ملت ایران در صورت ضرورت سعی خواهد کرد که یک صحرائ سیبری گرم به مستملکات روس بیفزاید و به دنیا حالی کند که فنا و اضمحلال یک مملکت سه هزار ساله در زیر دودهای تیره که عالم را فراگیرد و جویهای خونی که سطح دنیا را آبیاری کند صورت خواهد گرفت.

علی اکبر دهندا.

■ سرمقاله شماره ۲ روزنامه سروش استانبول، چهارشنبه ۱۹ جمادی الاخره ۱۳۲۷ هجری قمری.

- ۱- میر، پایدار، ثابت.
- ۲- نادره، مجیب، شگفتانگیز.
- ۳- یورش، قناعت و تاز، هجوم.
- ۴- هوش، شهری باستانی به خوزستان پایتخت کشور عیلام قدیم و نوب پایتخت زمستانی شاهان هخامنشی، و آن دارای آثار تاریخی فراوان است و از لحاظ باستانشناسی اهمیت بسیار دارد.
- ۵- آریز، آریانی. از نژاد آریا که شاخه ای از نژاد هندو آریائی منشعب از نژاد هندو آریائی است.
- ۶- آلول، فرو شدن، غروب کردن (ستاره).
- ۷- آصهار، جمع قصر، روزگاران.
- ۸- گنده، نام قدیم سرزمین بابل، شامل بخش جنوبی بین النهرین.
- ۹- آشور، نام قدیم سرزمین واقع در بخش وسطای رود دجله و کوچهستانهای مجاور آن در عراق کنونی.

- ۱۰- کارخان، شهرى قدیم و ناحیه‌ای در شمالی افریقا در محل تونس امروزی، قرطاجنه.
- ۱۱- اضماعلال، نابودی، فنا.
- ۱۲- سما، آسمان.
- ۱۳- پلرگیر، سومین قرار از خاندان رمانوف (۱۶۷۳ تا ۱۷۲۵ میلادی) کاترین زن وی و جانشین اوست (۱۶۸۵ تا ۱۷۲۷ م.).
- ۱۴- متفقیین، غلبه‌کنندگان، معجاولان.
- ۱۵- اشاره است به فتح هندوستان توسط نادرشاه افشار و فتوحات این پادشاه و نیز لشکرکشیهای اکامحمدخان قاجار در نواحی مورد اشاره.
- ۱۶- جبرائله، جمع جبریده، روزنامه‌ها.
- ۱۷- کُشته، پشته، مکان کشته و یا وسعت.
- ۱۸- قتال، کارزار.
- ۱۹- توتیت، آزادی.
- ۲۰- ژاندارک، (Jenna d'Arc) قهرمان ملی فرانسه (۱۵۱۲ تا ۱۵۲۱ م.) زنی دیندار و پرهیزگار و اهل مکاشفه بود و در شهر دوئن پس از محاکمه و محکم شدن به کفر و اِلحاد سوزانده شد.
- ۲۱- منظور ایران است.
- ۲۲- آجنهی، بیگانه.
- ۲۳- ستر خقی، رانی نهانی.
- ۲۴- یعنی: همانا مؤمنان برادرانند. چنگ درنژید به‌ویسمانی خدای همگی و پراکنده شهید.
- ۲۵- ملن، جمع ملایقه.
- ۲۶- تزیین، آرایش.
- ۲۷- حجه، زنده؛ ملل حیه، ملت‌های زنده و بشیار.
- ۲۸- سبج، جایزه، سبب و ملت و مامل گردآورنده.
- ۳۰- توحید، یگانگی، وحدت.
- ۳۱- ریگیت، یگانگی.
- ۳۲- ضرب شصت نشان دادن، اِعمال قدرت و زور کردن.
- ۳۳- کُلکسیون (collection) لغت فرانسواست به معنی مجموعه.
- ۳۴- قتل، جمع قتل، طریق و تسلی فلسفی.
- ۳۵- اوال (اورال) رشته‌کوهی که آسیا را از اروپا جدا می‌سازد، ناحیه

- اورال از ماکزیم سمیتسکی اتحاد شوروی است.
- ۳۶- کُشوی، دورترین؛ خُلو نُصوی، حد و سرز نهانی.
- ۳۷- جاپز، مستگر.
- ۳۸- اشاره به صلاحی‌اش چون توپ و تفنگ و طایفه است یا کشتن با شمشیر و سوزاندن به آتش.
- ۳۹- مُتفکّر، فزده‌ک به مرگش، در حال سیدن.
- ۴۰- ذکی، پاهوش، پا ذکاوت.
- ۴۱- تفتین، فتنه‌انگیزی، دو به‌هم‌زنی.
- ۴۲- اشاره به چند فن از تیمه روس است که در دیار محمدعلی شاه بودند به‌منوان مسلم و مشاور و فرمانده قواقبای روس و غیره.
- ۴۳- خرم کردن، کاشتن.
- ۴۴- مُسجَل کردن، مستند و مدال کردن.
- ۴۵- کذب مُضمر، دروغ مطلق.
- ۴۶- محاطه، محصور، احاطه شده.
- ۴۷- قوت، مورخ یونانی که به پدر تاریخ شهرت دارد.
- ۴۸- مُضمر، سرشته، خمیر شده.
- ۴۹- سچول، زخمیده شده.
- ۵۰- هپاموجلیک، لغت روسی است به معنی دستیار، معاون.
- ۵۱- چلوُنیک، لغت روسی است به معنی صاحب‌منصب اداری.
- ۵۲- تاجانیک، لغت روسی است به معنی رئیس.
- ۵۳- لیبی، کشوری در شمال افریقا میان مصر و تونس و الجزیره.



مشروطه‌خواهی ایران اساساً نهضت ضد استعمار بود و هدفی جز استقلال مملکت نداشت. شاهد این دعوی مقالات سید جمال‌الدین مرعوم در «عروة الوثقی» و روزنامه «قانون» و «کریا» و «پرویش» و «سبیل‌المستقیم» کلکته و کتاب «ایرانیان بیک» و امثال آنست. توضیح آنکه مردم وطنپرست مملکت چون می‌دیدند که اجانب دارند بر تمام شؤون ملک مسلط می‌شوند و با تحصیل امتیازات دائم خرده خرده استقلال اقتصادی و سیاسی ما را از میان می‌برند و برای وصول به مقاصد سوء خود، با کمال سهولت، بر یک تن از مردم ایران که شاه نامیده می‌شد به علت ضعف نفس او یا به وسیله تهدید یا تطمیع او مسلط شده‌اند، درصدد پرامند کردن و وضع را تغییر دهند و در مقابل اجانب مردم را بیدار و مجبور کنند و به عبارت دیگر رژیم مشروطه را در ایران مستقر نمایند.

در رژیم مشروطه چون حکومت به دست ملت می‌افتاد و اختیارات شاه محدود می‌شد اجانب دیگر نمی‌توانستند به وسیله تهدید یا تطمیع یا ضعف نفس او بر وی مسلط شوند و به وسیله او امتیازاتی بگیرند و هر روز لحظه‌ای نو به استقلال دینی، اقتصادی و سیاسی ما بزنند.

بنابر این چنانکه ملاحظه می‌شود اساس نهضت مشروطیت ایران اولاً همان نهضت استقلال طلبی و ضد استعماری و برای جلوگیری از دادن امتیازات متوالی به روسیه تزاری و انگلستان بوده، و موضوعات دیگر هر اندازه هم مهم باشد در درجه دوم از اهمیت قرار گرفته و از لوازم مشروطیت بوده است.

این یادآوری از آن جهت است که هموطنان عزیز

چند کلمه بامخالفین دولت*

استاد دانشمند و علامه محترم علی اکبر دهخدا که یکی از پنیانگذاران مشروطیت ایران و از مفاخر ادبی و از قیافه‌های برجسته فرهنگ کشور ما پشمار می‌روند، مقابلهٔ زیر را برای درج در «باختر امروز» فرستاده‌اند که با اظهار تشکر از نویسندهٔ که پنیالین از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد:

بقلم استاد علامه علی اکبر دهخدا

درین موقع که وطن عزیز ما لحظات پهرانی عظیمی را طی می‌کند وظیفهٔ هر فرد است که آنچه را به خیر و صلاح مملکت می‌داند بیان کند و هموطنان خود را به جریانات روز و سیاستهای مخرب اجانب متوجه سازد. و یهمین علت نگارندهٔ این سطور که عمری از نزدیک تامل جریانهای وقت برده و همیشه هدفی در دورهٔ زندگانی طولانی خود جز استقلال و آزادی مملکت و ترقی و تمالی ملت نداشته چنین احساس کرد که درین موقع خطیر باید از اظهار نظر خودداری نکند، می‌بادا درآینده پیش وجدان خود شرمسار ماند. هموطنان عزیز باید به خاطر بیاورند که نهضت

بدانند تهضت ملی امروز ایران در اساس با تهضت مشروطیت یکسان است و امروز هم ملت ایران هیچ امری را ولو بسیار مهم باشد با استقلال اقتصادی و سیاسی مملکت و قطع ایدای بیگانگان برابر نمی‌کند و همه چیز را در صورت لزوم فدای این هدف عالی خواهد کرد، و غیر از آن هم نباید باشد زیرا تا سلطه اجانب از مملکت قطع نشود و ملت ایران روی پای خود نایستد هیچیک از مفاهیم آزادی و دموکراسی و ترقی و تعالی مملکت و حتی دیانت و اخلاق و سایر آرزوهای ملی تحقق پذیر نیست و ملتی که در چنگ اجانب اسیر باشد و زندگانی به مراد آنها کند به هیچیک از این مظاهر عالی ملت دست نخواهد یافت.

این مقدمه را از آن جهت ذکر می‌کنم که جمعی مغرض به بهانه دروغین حفظ قانون اساسی و امثال آن لطمه به تهضت ملی ایران توتند و مانع به ثمر رسیدن مجاهدات ملت ایران در راه استقلال و درهم شکستن استعمار نشوند، زیرا هیچیک از این بهانه‌ها آنها را تبرئه نخواهد کرد و خیانت آنها را به تهضت ملی مستور نخواهد داشت.

باید این نکته را اشخاص بیغرض به مفسران مکرر گوشزد کنند که تمام قوانین و نظامات و دستگاههای سیاسی و اداری برای مملکت است، نه مملکت برای آنها. حتی باید گفت اگر روزی خدای نکرده استقلال مملکت و قانون اساسی در دو جهت مخالف یکدیگر قرار گیرند زعمای هر قوم در هر زمان قوانین اساسی را باید فدای مملکت کنند نه مملکت را فدای قانون.

آنها که امروز سنگ طوقداری قانون را به سینه می‌زنند باید بدانند که مردم فریب آنها را نخواهند خورد

مورد محبت خاص قرار نگرفته یا فلان خواهش او برآورده نشده به نزاع یا همکاران خود برخیزد و به صف متحد سپاه شکست وارد آورد، آیا این سرباز خائن به خودی و مقام به بیگانه نیست.

امروز تکلیف عموم ملت ایران از وضع و شریف، کوچک و بزرگ این است که با جان و دل به دولت ملی و تهضت ملی کمک کنند و از بدل جان و مال در راه توفیق تهضت خودداری ننمایند و حتی برخلاف آنچه بعضی در باب اعلیحضرت پادشاه گفته یا نوشته‌اند که شاه باید بیطرفی خود را حفظ کند اعتقاد من اینست که ابداً چایل نیست شاه این مملکت در این قیام عظیم ملی ساکت بنشیند، بلکه باید با تمام قوای مادی و معنوی خود به کمک تهضت ملی بشتابد و از هیچ نوع مساعدت صوری و معنوی کوتاهی نکند.

علی اکبر دهخدا.

* از شماره ۱۳۳۶ روزنامه بلعتر امروز شماره ۹، تیرماه ۱۳۳۲ ه. ش. برابر ۱۸ عوال ۱۳۷۲ - ۳۰ ژوئن ۱۹۵۲ میلادی.

باختر امروز

و همه کس به علت مخالفت آنها با تهضت ملی ایران کاملاً واقف است.

به اشخاصیکه به واسطه کمک به دکتر مصدق و تهضت ملی ایران آبرویی پیدا کرده بودند امر مشتبه شده است، آنها تصور کرده‌اند واقعا ملت ایران شیفته کمالات و شخصیت آنهاست، قافل از اینکه این مردم خودپسند در سایه تهضت ملی ایران عنوانی پیدا کرده‌اند والا غالب آنها شایستگی ضباطی یک اداره را هم نداشتند.

لاوتن افسانه‌سرای فراتسوی افسانه‌ای دارد بنام «ارابه و مگس». ارابه را شش اسب نیرومند از گردنه‌ای بالا می‌برند، مگس گاهی بر پال و دم اسبها و گاهی روی بینی ارابه‌چی نشسته و حماسه‌سرایی می‌کند. وقتی ارابه بالای گردنه رسید مگس می‌گوید الحمدلله مساعی من به نتیجه رسید اینک باید اجر مرا بدهند!

حکایت پاره‌ای از اشخاص خودپسند کم مایه که اینک می‌خواهند از تهضت ملی ایران مزد بگیرند بی‌شایهت به مگس لاوتن نیست. ملتی در اثر تحمل یک قرن ذلت و تعب و گرمی به زعامت سانسو بصیر و توانا قیام کرده و پس از فضل الهی در تهضت خود کامیاب شده و اینک باید به ثمره آن برسد، چند نفر جاه طلب طماع چون اغراض آنها تأمین نشده به بهانه‌های بی‌اساس می‌خواهند به‌هتوان اینکه تهضت را آنها به‌وجود آورده‌اند بر مردم قیام کنند. تهضت را کسی به‌وجود نیاورده تهضت خود به‌وجود آمده است و سیر خود را خواهد کرد، به‌معنایین باید گفت: چه می‌گوئید در حق سربازی که در بحبوحه جنگ با دشمن برای این که کسی از او جلوتر ایستاده و یا عقبتی رفته یا

مصاحبه با علامه دهخدا*

وقتی ملتی برای استقلال و آزادی خود قیام کرد
هیچ نیروئی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند
مخالفین حتی از جمع کردن ۲۰۰ نفر
برای تظاهرات علیه دولت عاجزند

استاد محترم علامه دهخدا مصاحبه‌ای با خبرنگار رادیو تهران به عمل آورده‌اند که از نقطه نظر اهمیت آن مینا به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد.

س - استاد محترم تصدیق می‌فرمایند که در این اواخر مخالفین دولت حملات خود را به مراتب شدیدتر کرده‌اند و کوشش می‌کنند جنگ اعصاب را دامن بزنند. این حملات تا چه حد ممکن است مؤثر باشد، می‌خواستم نظر جناب‌عالی را در این مورد بدانم آیا حقیقتاً این کارشکنیها از کجا سرچشمه می‌گیرد و منظور نهائی آنها چه است و آیا این مخالفتها و حملات و جنگ اعصاب و کارشکنیها به نفع ملت، و مبارزه ضد استعماری او تمام خواهد شد یا به نفع استعمار انگلستان.

ج - این کارشکنیها نیکه فعلا می‌شود منبع و سرچشمه آن به عقیده بنده چند چیز است: یکی اغراض شخصی که

بشر بدبخت از اول خلقت تا امروز همیشه پیش و کم دچار آن بوده. اگر روزی پیش بتواند اغراض سوء شخصی خود را کنار بگذارد دنیا بیست موهود خواهد بود؛ یک قسمت دیگر، یک منبع دیگر کارشکنیها بیشک و شبیه از طرف اجانب است، تحریک آنباست، به اتکاء آنباست و بعضی جاها یا پول آنباست که این کارشکنیها می شود؛ بلاشک یک دسته دیگر هم هستند و آنبائی هستند که اشتباه کردند اشتباه کردند و البته آنها حدشان خیلی قلیل است، یا کول خورده اند در بعضی اتفاقات، مثلاً فرض یفرمائید فلان قانون نقض شده است یا خواهد شد یا قانون اساسی نقض شده است یا خواهد شد، آنها را گول زده اند.

قانون اساسی چنانکه مکرر به تمام دوستان خود گفته ام، و قوانین مملکتی برای مملکت است. اگر بنا بشود قانون اساسی یا قوانین دیگر در جهت مخالف استقلال مملکت بیفتد، همه ملل و همه دول در همه اعصار مملکت را مقدم شمرده اند و قانون را عوض کرده اند، نه اینکه مملکت را فدای قانون کرده اند.

این که می پرسید آیا مخالفت این دسته به نفع ملت ایران است یا نیست، البته این را هر شخص بی غرضی فوری می تواند آن را جواب بدهد، و من هم گمان می کنم زنی از آن بی غرضها باشم، البته برخلاف منافع مملکت است در هیچ میدان جنگی نمی شود تصور کرد که یک عده از همراهان انسان وقتی که مقابل دشمن هستند یا هم مخالفت آغاز کنند و به نفع خودشان باشند، البته به نفع دشمن است و در اینجا هم شک نمی شود، و معجزه در سفسطه ها و مغالطه هائی است که مخالفین می کنند و گمان می کنند که این امر در

خویش را حفظ بکنند یا خیر؟

ج- در این هیچ شک نیست. هرملتی از ملل دنیا وقتی در صدد استقلال برآید هیچ قوه ای در مقابل او ایستادگی نمی تواند بکند. در تاریخ شواهد بسیار داریم از جمله دولت فرانسه است در بعد از انقلاب تمام دول اروپا برخلاف او و برضد او قیام کردند ولی بالاخره ملت فرانسه فاتح شد، امروز هم ما در یک چنین کاری هستیم، مملکت ایران محتاج به هیچ ملتی نیست، چرا برای اینکه اراضی وسیع دارد و آب فراوان دارد یا بستان سدها می توانیم هزاران فرسخ اراضی را آباد کنیم و معاش خودمان را از آنجا حاصل کنیم و پملوه صادر کنیم. و در مملکت ما معادن بسیار داریم که خود انگلیس ها و امریکائیها متوجه آن هستند و خود امریکائیها می دانند که اگر دست به آن ثروتهای زیرزمینی بزنیم شاید کمتر از اتازونی نیازیم، شاید همان اندازه تمول داشته باشیم. از این جهت هیچ نوع هراسی از اینکه انگلیس و امریکا با همدیگر متحداً بخواهند ما را به فقر و بدبختی بیشتری بکشانند در میان نیست، خاصه امروز که با اقداماتی که این مرد تایفه کرد و می کند و خواهد کرد، ان شاء الله تعالی می بینیم سدها دارد پسته می رود آبها دارد به اراضی می نشینند، معادن شروع به کار می کنند، از امروز ما احتیاج به هیچ کس نداریم و دست تکیه به هیچ کس دراز نمی کنیم و امروز که هنوز آن اسفاده از اراضی و معادن خود نکرده ایم جمع و خرج ما مطابقت کرده است، یعنی بودجه ما کسر ندارد و البته هر مالی اضافه خواهیم داشت پرتامه تزیید اضافه پیدا خواهیم کرد، اما اتکائی مخالفین به این نامه ایزنهاور تومل به یک

مردم تأثیری دارد، در صورتی که هیچوقت ساخته و مصنوعات جای حقیقت را نگرفته و نخواهد گرفت. حقیقت همیشه روشن است. حقیقت نمایانست. حقیقت صفت یارزی است که همه او را می بینند و همه او را می فهمند و همه آنرا می دانند.

ص- به نظر جنابعالی مخالفین در بین مردم پایگاه اجتماعی و طرفداری دارند یا ندارند؟

ج- به گمان من ندارند اگر محدودی قلیل در تمام مملکت داشته باشند شاید از ۱۰۰۰ نفر تجاوز نکند و آنها اشخاصی هستند که مستقیماً از این نهضت ضرر دیده اند، چرا برای اینکه راه جاسوسی مسدود شده است و شاید چند صد نفر از آن راه زندگی می کرده اند؛ خوب، این یک دسته هستند که تاراضی هستند یا اشخاصی بودند که چپاولها و غارتها می کردند و صاحب خانه های متعدد در پایتخت و ولایات می شدند و صاحب اتومبیل. امروز جلو آنها مسدود شده و امروز البته اینها در دلشان خوشبخت نیستند ولی اینها خیلی محدوداند، ولی محدودی معنوی برای اینکه می دانند و می بینند که اکثریت یعنی اکثریت قریب به اتفاق ملت برخلاف آنباست این است می بینیم هیچوقت این عده نتوانستند ۲۰۰ نفر را در جایی جمع بکنند و بطور تظاهر نشان بدهند که ما هم هستیم چرا برای اینکه نیستند خود آن مخالفین هم می دانند که به خطا هستند و به خطا می روند و ملت آنها را می شناسد.

ص- عقیده جنابعالی راجع به نامه رئیس جمهور امریکا چیست و آیا ایران می تواند قطع و قطعاً به اتکای ملت و یا نیروی ملت سر پای خود بایستد و استقلال

حشیشی است. برای ما چه اهمیت دارد ایزنهاور با انگلیس همراه بشود یا نشود، ما ملتی هستیم ندیم و قدیم، درای چند هزار سال سابقه و دارای تمام محاسن اخلاقی هوش، عقل و سخاوت و هرچه که لازمه یک ملت است، منتها در قرون اخیر ما از تسدن جدید دور ماندیم و انحرافی پیدا شد ولی امروز ما راه را پیدا کرده ایم، صدای خود را تکمیل خواهیم نمود، زراعتمان را به حد کمال خواهیم رسانید، و معادبنا را استخراج خواهیم کرد و محتاج احدی نیستیم، فراموش کردم در سؤال اولی که از بنده کردند یک نکته دیگری را بگویم حالا تذکر می دهم و آن اینست که اعلیحضرت اقدس همایونی یک تربیت قومی و تقویم دموکراسی دارند برای اینکه تحصیلات خود را در بهترین نمونه دموکراسی، یعنی سوئیس، گسده اند و از وقتی که به ایران تشریف آورده اند از روز اول فرموده اند که پادشاه دموکرات هستم و عمل هم کرده اند ولی بدبختانه یک دسته بی وطن در میان مردم چنان وانمود می کنند که اتکامشان خدا نکرده به دربار است ولی حقیقت ندارد.

اعلیحضرت همایون ما دموکرات است و طرفدار دموکراسی است و تخلف از قانون اساسی را هیچ وقت نمی کنند.

حالا یک مسئله است، اعلیحضرت حتماً باید به آن توجه فرمایند و آن این است که این بدبختی فعلی ما و این زردوخورد فعلی ما یا انگلیس پایه اش بر روی قرارداد نفت است و این قرارداد نفت در زمان شاه فقید بسته شد، یا عمداً یا سهواً یا لمصلحتاً شد و امروز اعلیحضرت همایونی باید این لکه را از خاندان پهلوی بسترند. با مقاومت و

لغت نامه کرده ام، روزی چهارده ساعت، حالا از کار افتاده است، اولاد هم ندارم، آنچه را که من می گویم مبتنی بر هیچ غرضی نمی تواند باشد، من فقط و فقط برای سعادت و ترقی و بزرگی مملکت ایران این پیشنهادها را می کنم، از این جهت هیچ نوع نظر شخصی ندارم. در عمرم مکرر در مکرر چه در زمان قبل از اعلیحضرت فقید چه در زمان اعلیحضرت فقید و چه بعد از آن تکلیف سفارتها و وزارتها شده است و من همه را رد کرده ام از این جهت گمان نمی کنم که ملت ایران در این عرایض من تصور غرضی بکنند و امیدوارم که در پیشگاه خدا و ملت همیشه رو سفید بوده باشم و غیر از آنچه که می بینم و می دانم چیزی برخلاف آن نگفته باشم. دوباره تکرار می کنم که مملکت ما محتاج به اجنبی نیست، محتاج به کمک نیست، اراضی ما وسیع است، آبپای ما فراوان است، معادن ما غنی است، هوش و ذکاوت ایرانی از هیچ ملتی کمتر نیست از این جهت برای ما فرق نمی کند که آذربایجان به ما کمک بکند یا نکند.

■ از شماره ۱۱۴۷ روزنامه پست امروز - سه شنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۲۲ م. می.
- برابر ۲۰ تیرماه ۱۳۲۲ م. ت. - ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۳ م.

استقامت صریح و روشن خودشان و هم به این دسته فعلی یعنی دسته مخالفین که به مردم می خواهند به غلط بگویند که اعلیحضرت همایونی طرفدار ماست صریحاً اعلیحضرت باید بفرمایند اعلان بدهند بگویند که ایداً این دسته بستگی به اعلیحضرت ندارند چنانکه واقماً هم همینطور است، ولی اینها سوءاستفاده می کنند. سلطان احمد شاه پسر محمدعلی شاه را به لندن دعوت کردند، در صورتیکه جبران بود و امیدها داشت و در يك مهمانی رسمی که ملکه و شاه و شاید «گور دپلماتیک» همه حضور داشتند سه روز دایم برای او مهمانی دادند، و آن لودی که مهماندار او بود دائماً گفت که شما پایستی در آن مهمانی تصدیق کنید قرارداد وثوق الدوله را، و در تمام این سه روز دایم گفتند، و گرنه تاج و تخت شما در خطر است. سلطان احمد شاه هر سه روز هر دفعه به آنها گفت که تاج و تخت من با استقلال مملکت قابل تناسب نیست من يك فرد هستم چند روزی در این مملکت سلطنت دارم نمی توانم يك ملتی را به اسارت دائمی بدهم برای تاج و تخت خودم. اعلیحضرت همایونی پایستی، البته صدها مرتبه از سلطان احمد شاه بهتر و قوی تر، در این وقت که محتاج است مملکت به تقویت ایشان، مساعدت بفرمایند - و تا حالا هم فرموده اند ولی مخالفین سوء استفاده می کنند و چون اعلیحضرت غالباً سکوت فرموده اند سوءاستفاده از سکوت اعلیحضرت می کنند، و چنان وانمود می کنند که اعلیحضرت خدای نکرده برخلاف نهضت کنونی است. من در هفتاد و چندمین سال عمر خود هستم قلب من مریض است، ریه من مریض است، اعصاب من بکلی بر اثر کثرت کار که در عرض چهل سال برای



آبای اصالح کارخانه دهمدا
(طبقه پائین)



مهاکمه دهخدا در جلسه مجلس شورای دوره اول

روزنامه صور اسرافیل از بهترین روزنامه‌های آغاز مشروطیت بود و به گفته مرحوم معاضد السلطنه پیرنیا: بزرگترین یادگار شهدای راه حریت و آزادی ایران، و به اظهار مظلومان از امور سیاسی و اجتماعی نخستین روزنامه بود که در کوچه و بازار غالباً به وسیله کودکان به فروش می‌رفت و به همه نقاط ایران و برخی مسالک جهان می‌رسید، و متعلق متین و زبانی همه کس قلم داشت. مدیریت روزنامه را مرحومان میرزا جهانگیرخان شیرازی شهید و میرزا قاسم‌خان تبریزی (صور اسرافیل) داشتند و میرزا علی‌اکبرخان دهخدا سردبیر و نویسنده نامی آن بود که در هر شماره مقاله‌ای اجتماعی سیاسی در آغاز و نیز مقاله‌ای انتقادی و طنزآمیز با عنوان «چرتد» پرته در پایان داشت.

شماره اول این روزنامه که در طهران طبع و نشر می‌شده است تاریخ پنج‌شنبه هفدهم ربیع‌الاول ۱۳۲۵ هجری قمری برابر با ۳۰ مه ۱۹۰۷ میلادی و ۱۰ خرداد ۱۲۸۴

خطرات دهخدا

۳۱۵

ایران، در مرکز آزادی و مقر دارالشورای ملی انداخت و از هر دهان طعن و لمن به صور اسرافیل، که به قول بعضی «کتابی است که در مصر چاپ می‌شود»^۱ و به روایت برخی دیگر «نسخه‌ای است که از هند می‌آید» بازید، در حائیکه «... آن را دشمنان حق، و لوله در شهر انداختند و کوس طعن زدند و قلوب نمایندگان ملت و سرخیلان و پیشوایان است را به شعریات مغالطات مشوش ساختند. بعضی‌ها هم حکم وجوب قتل دادند و برخی به انتقام کشیدن از خود قلم و مجازات آن، یعنی توقیف رای دادند...».

دهخدا در سرمقاله شماره نیم از صمیمت و نسبیها دفاع می‌کند و نکات مورد اعتراض مقاله‌های قبل خود را که مخالفان بر آن تکیه کرده بودند نقل و شرح می‌نماید و با دلایل عقلی و نقلی روشن می‌سازد که هیچ موردی در آنها مخالف طریقه و آئین نیست. می‌نویسد: «... قسمتی از بیانات حق خود را که به پاره‌ای از علماء اعلام مشتبه کرده بودند، بدان درجه که ممکن بود شرح دادیم و برائت ذمه کاغذ و قلم را خواستیم». و به دنبال سرمقاله پاننامستی باریک متن استعفاقی و بازپرسی را که از میرزا رضای کرمانی شده است می‌آورد، که درج آن به شماره دهم هم می‌کشد.

سرمقاله شماره ۱۲ (پنجشنبه ۱۲ رجب ۱۳۲۵ ه.ق) که با عبارات زیر شروع شده بود: «آیا برای کمال و ترقی بشری سرحدی هست؟... آیا در مرتبه‌ای از مراتب کمال، انسان متوقف می‌شود؟ آیا می‌توان گفت خط سیر فرزند

۱- به طعن بعضی مندرجات روزنامه اعلام بیگانگان است و از خارج کشور دیکنه یا تحریر و نشر شده می‌شود.

مغالات دهخدا

۳۱۶

شمسی دارد و جمعا ۳۲ شماره از آن در طهران چاپ شده است و سه شماره هم در اروپا به هنگام تبعید دهخدا از ایران پس از پیماران مجلس شورای ملی و گشته شدن میرزا جهانگیرخان طبع و نشر گردیده است.

اساس کار دهخدا در تحریر مقالات اجتماعی، سیاسی و انتقادی و طنزآمیز به اختصار دو چیز بوده است: «انتقاد اعمال سینه و انتقاد خرافات مضره» که صریح و بدون تبعیض و بر حسب احکام شریعت مطهره و اوامر حق وجدانی بدون هراس و بیم و بی‌ملاحظه احدی از خودی و بیگانه، در عباراتی عقیف و ملتی ملایم و طرحی منطقی تحریر می‌شده است.

مقاله اجتماعی سیاسی شماره چهارم روزنامه با عنوان «ظهور جدید» به برخی متعصبان و زبان‌بردگان از تهذیب مشروطه، گران می‌آید و سرمقاله شماره پنجم که اتحاد نهائی رجال مستبد و متجاوزان دهرپنه با روحانی‌تماهای وقت و طرفداران وضع گذشته را آشکار و برملا ساخته بود و نیز سرمقاله شماره ۷ و ۸ که به صوفیان ظاهری و درویش مسلکان ریائی و رفتار غیرعارفانه آنان تاخت برده بود، اینهمه به قول خود دهخدا در مقاله «دفاع»^۱ مندرج در همان شماره ۷ و ۸ «لؤلؤه کُتْلوه»^۲ در پای تخت

۱- مقاله «دفاع» را مرحوم تقی‌زاده در مقدمه لئسانه دهخدا (ص ۳۹۵) منسوب به خود کرده و نوشته است که دهخدا از من خواست آن را از زبان وی بنویسم. در حالیکه در مقاله شماره نیم دهخدا به مقاله «دفاع» خود اشاره می‌کند. لذا جای تردیدی در آن انساب پیدا می‌آید مگر آنکه همانکه مرحوم تقی‌زاده نوشته است، بپذیریم که دهخدا از او خواسته باشد که مقاله را از زبان او و به روش او بنویسد.

۲- اشاره است به «لؤلؤه کُتْلوه» (پیکریدش و بزرگی پیکریدش).

به هر حال روز يكشنبه بيستم شعبان موضوع اعتراض به مطالب مقالات دهنخدا در مجلس شورای ملی مطرح می‌شود. اسدالله میرزا نماینده شاهزادگان می‌گوید: انجمن اتحادیه طلاب نسبت به مندرجات روزنامه صور اسرافیل اعتراض داشتند و دیروز از طرف جناب رئیس هیئتی معین شدند که تشسته رسیدگی نمایند آقای آقا سید محمد جعفر و سایرین حضور داشتند خوب است از آن بابت تحقیق شود. آقای سید محمد جعفر می‌گوید: «آنچه در مندرجات نمره ۱۲ و ۱۴ صور اسرافیل مراجعه شد چیزیکه دلیل بر تکفیر نگارنده آن باشد بدست نیامد. ولی بعضی مطالب پویتیکی داشت که به ملاحظه آن تصویب کردند چند روزی توقیف شود تا وزارت علوم و معارف معلوم گردد» پس از بیانات مجدد اسدالله میرزا در تأیید مطالب آقا سید محمد جعفر، حسنعلی خان نماینده دیگر مجلس می‌گوید: «از این مذاکرات مستفاد شد که به روزنامه صور اسرافیل ایرادی وارد نیامده. ما باید کار را از روی رسیدگی تحقیق کنیم، یا اینکه تقصیری وارد نیامده اگر طبع او را موکول به تعیین قواعد تعلیقات می‌دارید بایست که تمام روزنامه‌ها توقیف شود از چه راه است؟»

آنگاه وکیل‌الرعا یا در لزوم تعیین مدت توقیف و حاج سید نصرالله در تأیید مطالب آقا سید محمد جعفر سخن می‌گویند و پس از اظهارات صدیق حضرت دایر بر اینکه باید معلوم شود تقصیر را روزنامه کرده است یا نویسنده آن و توضیح مجدد حاج سید نصرالله مطلب در این باره ختم و روزنامه توقیف می‌شود.

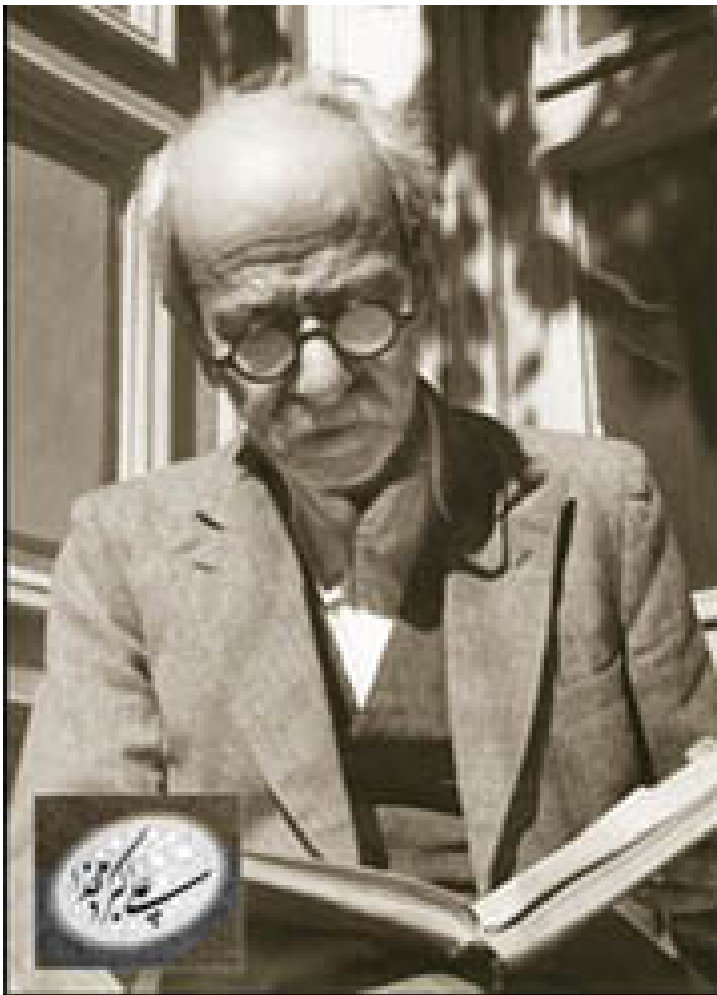
۱- مذاکرات مجلس شورای ملی دوره اول تقیبه من ۳۲۱.

يك ماه پس از توقیف روزنامه، روز يكشنبه ۱۹ رمضان در مجلس راجع به روزنامه صور اسرافیل باز مذاکراتی می‌شود و آقا شیخ ابراهیم اظهار می‌دارد: «خوب است رفع توقیف روزنامه صور اسرافیل و حبل‌المتین بشود که صاحب اداره‌اند و خیلی ضرر وارد می‌شود بر ایشان.» رئیس مجلس توضیح می‌دهد که: به وزارت علوم که مطلب راجع به اوست نوشته می‌شود. سپس در جلسه چهارشنبه ۲۲ رمضان ضمن بیانات آقای حاج سید نصرالله در خصوص روزنامه حبل‌المتین معلوم می‌گردد که کار روزنامه صور اسرافیل به وزارت علوم رجوع شده است، بعد جمعی از نمایندگان موافق و مخالف سخن می‌گویند و با تذکر آقای حاجی میرزا علی آقا مستنداً به فرموده امام صادق علیه السلام در لزوم عفو و اغماض و جلب مشروطه‌خواهان به مجلس موضوع خاتمه می‌یابد.

صور اسرافیل در فاصله نشر شماره ۱۲ (پنجشنبه ۱۰ شعبان) و مذاکرات اخیر مجلس (۲۲ رمضان) شش هفته در توقیف بوده است و شماره ۱۵ آن پس از توقیف، در چهارشنبه ۲۲ رمضان نشر گردیده است و معاکمه دهنخدا در این فاصله در مجلس علنی و یا در هیئتی که رئیس مجلس تعیین کرده بوده است صورت گرفته و شرح آن از تقریر خود آن مرحوم برای نگارنده به اختصار چنین است:

«یکی از خوانندگان پر و پا قرص روزنامه که به او مظفرالدین‌شاه، بسبب تحصیلات و مطالعاتی که در رشته زراعت و پرورش درختان پارآور داشت لقب «مشرک‌الملک» داده بود همیشه روز انتشار روزنامه به دفتر اداره می‌آمد

۱- مذاکرات مجلس من ۳۵۹ و ۳۶۰.



به دلایل و پراهمین مخالفان و حاضر به گفتن پاسخهای منطقی به اعتراضات ایشان، هر مسئله را که طرح کردند و هر نکته‌ای را که بر من و نوشته من گرفتند یا دلایل محکم، جوابها از سنخ خودشان، قاطع و مقتنع گفتم، ایما را به آیه و حدیث را به حدیث و روایت را به روایت رد کردم و سپس با همان منطقی و ایما را به اثبات صحت مسائل طرح شده در مقالات خود پرداختم و کار یدانجا رسید که همه مجاب شدند و به پرائت من و حقانیت سخنانم رأی دادند. نایب رئیس مجلس که از قصد آن دو سید معمم بیرون تالار آگاه شده بود مرا از دری دیگر با خود بیرون برد و با درشکه خود از کرچه پشت مسجد میپسسالار به خانه رسانید و در تشویق و ترغیب من گفت که رفیق در مجلس همه حرفهای خود را زیرکانه تکرار که کردی هیچ، اثبات هم کرده و مانند گالیله سرانجام گفتی که «با این حال زمین می‌چرخد».

خاطرات دهخدا

۳۲۳

با همان شیوه طنزآمیز خاص خود پر دو صفت بارز وی که پهلوانی و زورخانه‌کاری، و سرسپردگی به ملیت و جوانمردی و لوطیگری باشد تکیه می‌کند و در حقیقت پر رگ خواب وی ضربه وارد می‌آورد تا زخم کاری تر افتد و او را از زبان همکاران و هم‌مسلمانان پهلوانش سرزنشها می‌کند و عتابها در مظلوم‌چرانی و عاجزگشی وی پر زبان قلم می‌آورد و چنین نتیجه می‌گیرد که مشروطه‌خواهی او ناشی از ریا و دورویی بوده است.

انتشار این مقاله با آن مقدمات، یعنی آن شعر کوبنده و حمله‌های مستقیم به همه نیات و اعتقادات و اعمال امیراعظم او را سخت آشفته و متقلب می‌سازد تا آنجا که برای جلوگیری از ادامه حمله‌های پر تأثیر مقالات صوراسرافیل به مراد خود متوسل می‌شود تا او مخفیانه این منتقد و نخرده‌گیر سرسخت، یعنی دهخدا را سر جای خود بنشاند.

مراد و پیر طریقتی امیر اعظم مردی بوده است وارسته و پاکباز به نام عزیزالله میرزا و معروف به آقا عزیز که مریدان بسیار از هر دسته و طائفه داشته است، اما در واقعه سومر قصد به کالسکه ناصرالدین شاه به ناحق مورد اتهام قرار گرفته بود و انگشتان دست وی را افعال حکومت قطع کرده بودند. باری آقا عزیز به تقاضای امیر اعظم پهلوان داود نامی را مأمور تنبیه دهخدا می‌کند.

مرحوم دهخدا برای نگارنده حکایت کرد که یک روز صبح در اداره روزنامه مرا از پیام امیر اعظم و تصمیم آقا عزیز مطلع ساختند، دانستم که مأموریت پهلوان داود را یا سرسپردگی و اعتقادی که به مراد خود دارد اگر شوخی و دست کم بگیرم به نابودی و کشته شدن خود کوشیده‌ام و

پهلوان داود مأمور کشتن دهخدا

برحسب مندرجات روزنامه صور اسرافیل و تقریر مرحوم دهخدا برای نگارنده، امیراعظم برادرزاده عین‌الدوله به مشروطه طلبان و نهضت آزادیخواهی توجیهی و با پهلوانان رفاقتی داشته و با ورزشهای دیرینه نیز آشنا بوده و در طریقت و سلوک عارفانه سیری می‌کرده است، اما به اقتضای مقام و وابستگی به خاندان قاجار، گامهای اعتقادات و نیات خود رفتار می‌کرده، از جمله آنکه در سال ۱۳۲۵ ه.ق. که حاکم گیلان بوده دستور می‌دهد مرحوم افصح‌المکملین مدیر روزنامه خیر الکلام رشت را به استناد عدم رعایت موازین قانون مطبوعات (که هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده بوده است) چوب بزنند.

روزنامه‌های تهران و از جمله صور اسرافیل از واقعه مطلع می‌شوند و مرحوم دهخدا در شماره ۱۷ صور اسرافیل مقاله‌ای با عنوان «چرند پرند» و قرار دادن مکتب معروف و کوبنده «مردود خدا رانده» هر بنده آقبلائی خود، در آغاز آن، اعمال امیر اعظم را مورد انتقاد قرار می‌دهد و

و ظرفی سامت آورد و پیش ما نهاد، من لقمه‌ای برداشتم و از میرزا خاسم خان که در حیرت و شگفتی فرورفته بود، به اشاره خواستم که او هم لقمه‌ای بردارد و بخورد. پس از آن رو به آقا عزیز کردم و گفتم: من باشما کار محرمانه‌ای دارم. گفت: اینجا که در اطاق‌اند همه معرماند می‌توانید هرچه بخواهید در حضور آنها بگویید. گفتم: یلی ولی کار من از نظر خودم محرمانه است. سر برداشت و به حاضران گفت: بچه‌ها چند لحظه به آن اطاق بروید. چون رفتند، رفتم: اول باید بدانید که من میرزا علی‌اکبر دهخدا هستم. آقا عزیز یا کمی تغییر حالت و لحن تند گفتم: شما که کار خودتان را کردید، دیگر از من چه می‌خواهید؟ می‌توانید بروید، آزادید (البته مراد او این بود که قبل از معرفی خود، نان و نمک او را خورده‌ام و بر طبق آئین جوانمردی دیگر نمی‌توانست خود یا یکی از مریدانش آسیبی به من برساند). گفتم: از خودم ایمن شده‌ام، اما حالا من با شما کار دارم. دهخدا در دنباله تقریرات خود افزود که آقا عزیز تمام مدت دستهای خود را زیر عبا پنهان نگاه می‌داشت و شرم‌زده بود و من که علت قطع انگشتان او را می‌دانستم با آن شور و وطنپرستی و متعلق حمایت از محروم و مظلوم و حضور ذهنی که داشتم در شرح مظالم و مقاصد استبداد شرحی ساده و مؤثر بیان کردم و او را توجه دادم که قطع انگشتانش معلول بی‌عدالتی و خودکامگی و ستم است. گفتم و ارسته‌ای چون تو با اینهمه مقام معنوی و مریدان با ارادت قلبی چرا باید در نتیجه سبیل‌انگاری و بی‌عدالتی عمری خجالت بپیری و دست بی‌انگشت خود را چون دزدانی که درباره آنها اجرای حد شرعی شده است از آشنا و بیگانه

به عبارت بهتر دریافتم که این موضوع با محاکمه مجلس با تهدید مستبدان مثقالی هفتصد دینار فرق دارد و بشوریت باید چاره‌ای بیندیشم، همان ساعت از مرحوم میرزا قاسم خان، یکی از دو مدیر صور اسرافیل خواهش کردم که با من برای آدای ندی که دارم به حضرت عبدالعظیم بیاید. پذیرفت یا درشکه او به حضرت عبدالعظیم رفتیم و پس از صرف ناهار به تهران برگشتیم. در مراجعت گفتم کاری در کوچه سادات‌اخوی واقع در سرچشمه دارم چه می‌دانستم که منزل آقا عزیز در آنجاست. با مرحوم صور به منزل آقا عزیز وارد شدیم. خیاطی بود با حوض آبی در وسط و پلکانی در آن سوی حوض بود که به اطاقی منتهی می‌شد. به اطاق رفتیم، خوانچه مانندی در وسط اطاق نهاده بودند که در آن کیسه توتون‌ها و چیت‌های متعدد بود و عده‌ای از مریدان و دانش‌مندیها دور خوانچه به حالات مختلف نشسته بودند. دوی از این اطاق به اطاق دیگر باز می‌شد و آقا عزیز در اطاق دوم بود. به آن اطاق هدایت شدیم. آقا عزیز در صدر اطاق نشسته بود و چند تن از مریدان هم گرد او بودند. سلام کردیم و من رفتم کنار دست او نشستم و اشاره کردم میرزا قاسم خان هم در جاتب دیگر او نشست. البته کسی از اسم و رسم و علت آمدن ما سؤال نکرد، زیرا در خانه جوانمردان رسم نیست که از کسی بپرسند چرا آمده‌ای؟ پس از چند دقیقه رو به آقا عزیز کردم و گفتم: ما از راه دور آمده‌ایم و چیزی نخورده‌ایم اگر ممکن است دستور دهید نان و پنیری برای ما بیاورند. آقا عزیز به یکی از حاضران گفت: برو ببین چه حاضر داریم بیاور. او رفت و در زمان کوتاهی، در یک سیلی، قدری نان و پنیر

پنهان کند. خلاصه آنچنان با او از زشتیهای اعمال مستبدان و فوائد آزادی و آزادیخواهی سخن گفتم که یکبارہ دل آگاه و اندیشه دوربین و نیت پاک خود را با خضوع و اعتقاد کامل به مشروطه خواهی سپرد و قول مساعدت به آزادیخواهان در حد امکانات خود داد. دهخدا می‌گفت بارها در حوادث مشروطه شاهد بودم که سرمی‌پردگان و مریدان آقا عزیز، با زیان و قدم نهضت را یاری می‌دادند و متخالفان را از میدان به در می‌کردند.

مقاله با عنوان «حق شناسی» در شماره ۱۹ روزنامه صور اسرافیل انعکاسی از نیت پاک و اعمال خیر آقا عزیز است که دهخدا به رشته تحریر درآورده است.



صور اسرافیل و علی اکبر دهخدا

یک بررسی تاریخی و ادبی

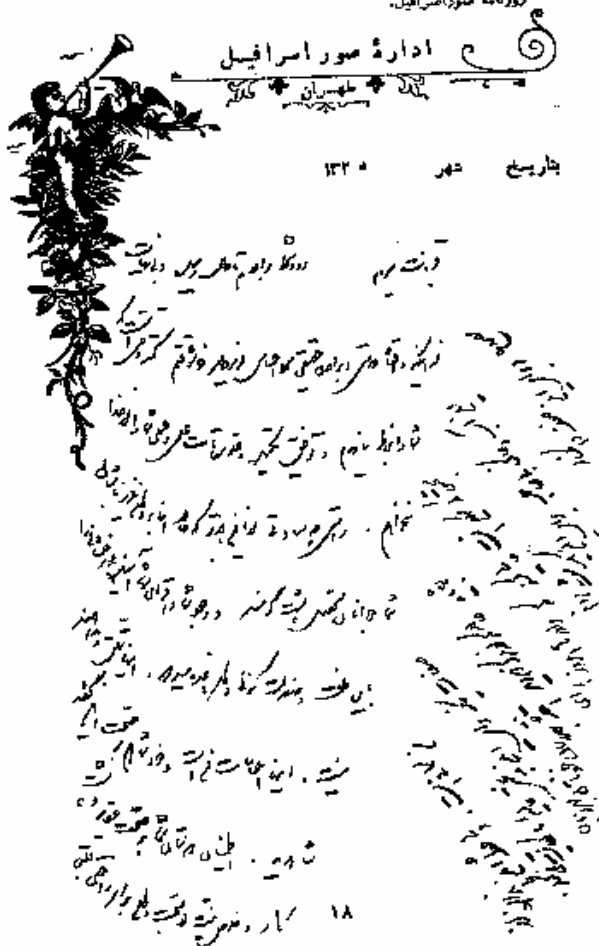
کامیار عابدی

اعتقاد مردم
به روزنامه صور اسرافیل

روزنامه صور اسرافیل، خاصه مقالات طنزآمیز دهخدا با عنوان «چرند پرند» که به زبان ساده و همه کس فهم نوشته می‌شد، گذشته از اینکه در روزنامه نگاری مکتب ساده نویسی و نوشتن به زبان توده مردم را ایجاد کرد، از آنجا که با زبان مردم کوچه و بازار به خدمت همان مردم درآمده بود و دردها و نیازهاشان را بازمی‌گفت و از رنجها و ستمکشیشان حکایت می‌کرد و نتایج نامطلوب جعل و خرافه پرستی و آثار مسمم مستبدان و جباران و نارواییها و ناپسامانیهای اجتماع را خوب و روشن نشان می‌داد، لذا در قلب توده مردم نفوذ بسیار کرده بود. و چون بوسیله کودکان در کوی و برزن و همه شهرها پراکنده و نشر می‌گردید و آسان در دسترس همگان قرار می‌گرفت ناگزیر خواننده بسیار داشت و اینکه گفته‌اند تعداد هر شماره بیست و چهار هزار نسخه بوده است، هرچند یا وضع آن روز مطبوعات و تعداد مردم یا سواد و روزنامه خوان آن زمان مشکوک است، اما غیر ممکن نمی‌نماید. باری مرحوم دهخدا



نامه‌ای تالم از دهخدا به یکی از نویسندگان در روزگار سردی روزنامه صور اسرافیل.

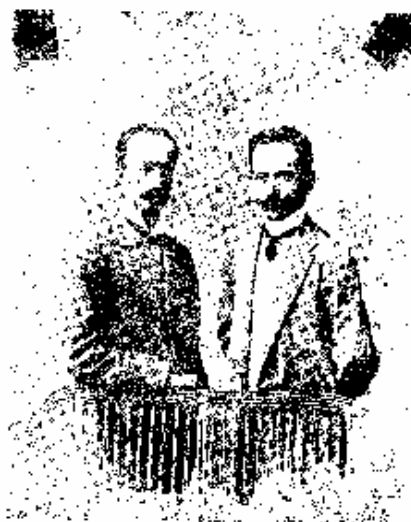


ملاحظات دهخدا

۳۳۰

برای نگارنده حکایت کرد که:

محل اداره روزنامه در ضلع غربی خیابان علام‌الدوله (فردوسی حالیه) نزدیک میدان توپخانه روبروی مہمانخانه مرکزی، بالاخانه‌ای بود که چندین پله می‌خورد. روزهایی که روزنامه منتشر می‌شد پیرمردی خمیده قامت که شغل باربری داشت با پشتی سنگین خود از آن پله‌ها بالا می‌آمد یک عباسی (چهار شاهی) بهای یک شماره روزنامه را می‌داد و می‌خورد و می‌رفت. یک روز که نفس‌زنان از آن پله‌های تیز و طولانی بالا آمد، گفتم: چر کوله پشتی خود را دم در نمی‌گذاری که راحت‌تر بالا بیایی. گفت: ممکن است ببرند. گفتم پس از همان پائین وقتی می‌آیی مرا صدا بزن روزنامه را من پائین می‌آورم و پولش را آنجا می‌گیرم که شما این همه پله بالا نیایید و فرسوده نشوید. گفت: پولی که میدهم بابت بهای روزنامه است، اما اگر خودم برای گرفتنش از پله‌ها بالا نیایم پس ثوابش چه می‌شود؟ دهخدا می‌گفت من هنوز نمی‌دانم آن پیرمرد چگونه فکر می‌کرد و شاید می‌پنداشت که خرید صور اسرافیل از فرائض و واجبات است و مطالعه آن چون اقامه نماز ثوابی دارد. به هر حال از این بیان صادقانه و صمیمانه و اعتقاد راستین مدت‌ها در حیرت ماندم و به خود گفتم: اگر سختم و نوشته‌هایم تأثیری دارد بی‌شک مایه‌اش همین صفاها و صداقتها و اعتقادات است.



میرزا کوچک خان از دیده دهخدا

میرزا کوچک خان از مجاهدین گیلان بود که با میرزا کریم خان و سردار محیی برای پیروان کردن محمد علی شاه به طهران آمد. او سر یازی نهایت شجاع بود و سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان با او معامله دوست می کردند نه یک فرد مجاهد حادی، معینا با همه ایرام سردار محیی او هیچ وقت نمی نشست و مانند یک نوکر در پیرایه این دو برادر می ایستاد. در اول یار که او را دیدم جوانی خوش قیافه به سن سی ساله می نمود در نهایت درجه معتقد به دین اسلام و به همان حد تیز و وطن پرست بود، شاید آن هم از راه اینکه ایران وطن او یک سلکتر اسلامی است دفاع از او را واجب می شمرد. نماز و روزه او هیچ وقت ترک نمی شد و هیچ وقت در عمر خود شراب نخورد و همچنین از دیگر محرمات دین مجتنب بود و همه کارها را از فعل و ترک یا استخاره میجو یا قرآن می کرد. این صورت (عکس) وقتی است که در جنگل است، آنگاه که در طهران بود لباس هادی داشت و ریش خود را می زد (یعنی نمی تراشید چه آن را خلاف شرع می شمرد) قانع و بی طمع بود و هیچ وقت در

انتشار روزنامه سر و صدای زیادی کرد بزودی هر نسخه از آن به گوشه ای از دنیا رقت و مرکز صور اسرافیل مرکز مراجعات ایرانیان مشروطه طلب شد، در جزء مجامع متعدد مشروطه خواه مجمع معروف «انجمن سعادت» اسلامبول و «انجمن اخوت» بغداد نیز با صور اسرافیل مربوط شده اند و انجمن سعادت که تنها وسیله انتشار اخبار ایران به دنیا بود اخبار ایران را به صور اسرافیل می رسانید. مرحوم دهخدا و مرحوم حسین دانش در استانبول پس از بازگشت از اروپا و هنگام عضویت انجمن سعادت و نشر روزنامه سروش.



طهران مثل دیگر مجاهدین فتنگ نمی اویخت و قطار فتنگ نمی بست. متاهل نبود و گویا تا آخر عمر تیز یا کمال عفاف زن نگرفت. همیشه متفکر بود و بسیار کم تکلم می کرد و اطاعت او امری آزادخواهان بی غرض و طمع را مثل رجیبه دینی می شمرد و همانوقت که در جنگل بود با معدودی آزادخواهان طهران که به آنها اعتماد و اعتقاد داشت در کارهای خود کتبا و به پیغام، مشورت می کرد، لیکن پس از مشورت با آنان تیز فاضل استخاره بود و اگر استخاره مساعد نبود به گفته های ایشان عمل نمی کرد چندی بار در دوره سلطان احمد شاه که مستمدین او، یعنی همان آزادخواهان طهران، به او نوشتند و پیغام کردند، که وقت برای حمله به طهران مساعد است چون استخاره بد آمد از آمدن به طهران امتناع کرد. گویا می گفتند در اول او از ملیه دینی بود و مقدساتی از عربی و فقه می دانست. رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.



مدخل خانه مسکونی مرحوم دهخدا در ضلع غربی اوایل خیابان ایرانشهر در شمال شرقی میدان فردوسی تهران.

از سیرایی از چشمه‌های فیاض ادب و هنر و فرهنگ ایران، با شرح خدماتی که به آزادیخواهی و آزادی در دوران مشروطیت از راه روزنامه‌های مهم آن روزگار خاصه روزنامه صوراسرافیل و ایران کنونی کرده بود، زیب و زینت می‌گرفت، و بازخوانی مقالات و نقل حکایات آن‌عهد که روشنگر ذهن مردم در برانداختن ریشه‌های جهل و فساد و شناختن عوامل پیداد بود، و زبانی همه‌کس فهم داشت و مایه از حکمت توده و لغات عامه می‌گرفت، و دری نو به روی خواننده و تشر فارسی می‌گشود، مستمع را جان دیگر می‌بخشید، خاصه که در دوران حکومت ملی مرحوم دکتر مصدق، آنگاه زیر خاکستر زمان شریفه و وطنپرستی و نوع‌پروری و انسان‌دوستی دهخدا حالی و کیفیتی دیگر به مباحث او می‌داد و رونقی دیگر به محفل پر صفای او می‌بخشید، و نشان می‌داد که دهخدا همه عمر به دم و قدم و قلم در خدمت مردم و مردمی و انسانیت بوده است؛ گاه به مقالات طنزآمیز «چرت‌پرنده» صوراسرافیل، و گاه به «مجمع‌الامثال دخیل» ایران کنونی، و گاه با شعرهای آبدار و انتقادی، و زمانی با گرد آوردن امثال زبانه مردم این مرز و بوم، و روزگاری با فراهم آوردن و تنظیم ابزار نطق فارسی‌گویان و فارسی‌دانان و فارسی‌خوانان، یعنی لغت. هفتاد و چند سال آموختن و پنجاه و چند سال مدام نوشتن، آن هم آموختنی پر مغز و نوشتنی پرسوده و به کار آینده همگان، خود مکتب والائی است که چواتان یا ذوق و میهن‌دوست و معتقد کشور را به سوی خود می‌تواند بخواند تا زمره محبت‌آمیز استاد را بشنوند و به کار برند و توفیق کامل رفیق داشته باشند.

خاطره‌ای

از روزهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

نزدیک به دو سال پس از تصویب قانون طبع لغتنامه دهخدا به میاضرت مجلس شورای ملی ایران (دی تا اسفند ۱۳۳۲ ه.ش) این‌جانب برای همکاری با علامه فقید شادروان علی‌اکبر دهخدا در تنظیم و طبع لغتنامه ایشان دعوت شدم و این دستپاری تا پایان زندگی آن مرحوم (هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴) دوام یافت و از آن پس نیز با دیگر همکاران بر طبق وصیت ایشان این خدمت میهنی و وجیه فرهنگی را ادامه می‌دهیم و پیدا است که در طول ده سال درك محضر آن بزرگمرد، حال و قالیهای آموزنده و انسانی مشاهده و یا اکرام به گنجینه خاطر نشانده‌ام، بدان قصد که باز گفتن آنها در پرورش و پیشبرد خوی و خصلت و ایمان و عقیدت مردم این بوم و بر یاریگر و سودبخش باشد.

مرحوم دهخدا سخنران نبود، اما به برکت حافظه قوی و تمیزبینی و وسعت مطالعه و شناخت عمیق از اجتماع و مردم آن و وطنپرستی صادقانه و داشتن صفات انسانی بسیار، محضری گرم و پر فیض و آموزنده داشت که گذشته

باری آنچه در این مختصر یادداشت می‌شود خاطره‌هاست خواندنی، نمایانگر معتقدات انسانی آن مرحوم: از واقعه کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ شمسی و برافتادن حکومت مرحوم دکتر مصدق به تحریک و پول امریکا و با دست مزدوران پیگانه پرست یکی دو ماهی گذشته بود، طبق معمول بعد از ظهرها به محل کار خود (در منزل مرحوم دهخدا) می‌رفتم تا آنچه را از تدوین لغتنامه برعهده داشتم سامان ببخشم. ترتیب کار چنین بود که هر کس ابتدا یادداشت‌های مربوط به حرفی از حروف الفبا را که در تصدی داشت منظم و تحریر و معانی و شرح آن را تکمیل می‌کرد و پس به نظر مرحوم دهخدا می‌رسانید و پس از حک و اصلاح به مطبعه می‌فرستاد تا حروفچینی شود، آنگاه نمونه‌های حروفچینی شده، پس از سه تا چهار بار خلط‌گیری باز یا خود آن مرحوم خوانده می‌شد تا بکلی منقح شود و نیازمند بازخوانی دیگر نباشد و در آن نوبت اجازه طبع آن صادر می‌گردید.

در یکی از روزهای پس از کودتا (شاید اواخر مهرماه) بود که کار این بازخوانی بسبب انبوهی به درازا کشید و ساعت از حدود هفت بعد از ظهر گذشت و به مناسبت فصل، هوا تاریک شد، در این میان خادم پیر منزل که «پاپا» خطابش می‌کردند وارد شد و گفت: آقا! جوانی به در منزل آمده است و می‌گوید اسمم افشار است و با آقای دهخدا کار دارم. دهخدا تأملی کرد. احساس کردم که در ذهن خود سایقه آشنائی او را می‌جوید. بعد به حال استغیاب در من نگرید. زبان حالش این بود که در شناساندن وی او را مدد برسانم و چون ساکت ماندم زیرا نمی‌دانستم مراجعه

کننده کیست... به زبان آمد و گفت: تو او را می‌شناسی؟ گفتیم: خیر و بعد افزودم: حال که شما هم او را نمی‌شناسید و دیرگاه هم هست بهتر است به او گفته شود روز دیگر بیاید. به علامت قبول درنگی کرد، اما ناگهان تغییر رأی داد و گفت: خیر، و رو به پاپا کرد و گفت: بگو بیاید تو و راهنمایی‌اش هم بکن. لحظاتی گذشت. در باز شد و جوانی میانه بالا، حدود سی ساله وارد شد و به ادب سلام کرد و ایستاد. دهخدا به او تکلیف نشستن کرد، جوان به دو زانو نشست و کیف چرمی سیاهی را که در دست داشت به کنار خود نهاد.

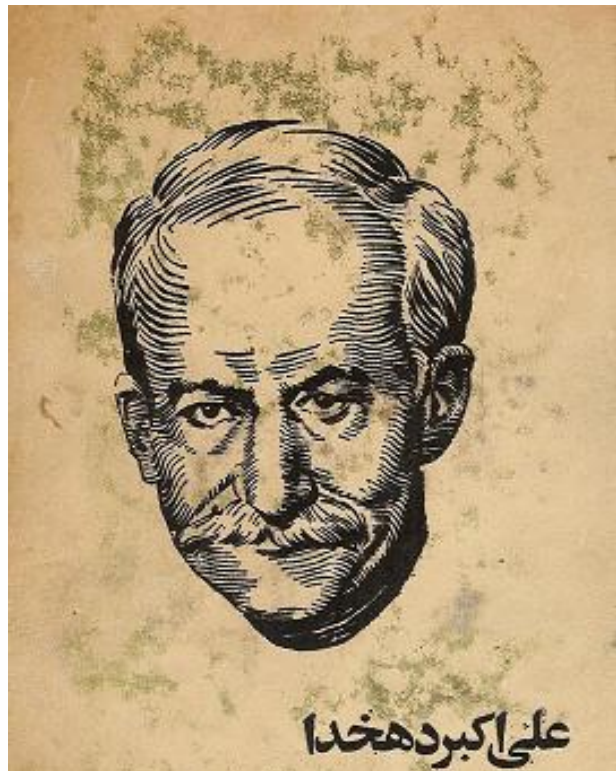
بعد نیست بدانید که دهخدا عادتاً بر زمین می‌نشست و چیدن می‌نوشت و می‌خواند، گاه هم روی تپالی و تشکی پلک‌بری قرار می‌گرفت و دست چپ را بر بیرون زانوی راست تکیه می‌داد و تحریر می‌کرد. ما هم رو بروی او قرار می‌گرفتیم.

به هر حال دهخدا مختصر احوال‌پرسی از جوان کرد و سپس پرسید چه کار دارید؟ جوان گفت: برای کمک به خانواده افرادی که در واقعه ۲۸ مرداد کشته و شهید شده‌اند قصد داریم تسلیتی ترتیب بدهیم و درآمد حاصل از فروش آن‌را به این بی‌سرپرستان بدهیم. شرفیاب شدم تا شما هم اگر مایل باشید بطبعی خریداری کنید. بهای بلیطها به تفاوت ده و بیست تومانی و همت عالی (پنجاه تومانی) است. دهخدا گفت: مرادتان از کشته‌شدگان و شهید چه کسانیست؟ گفت: کسانی که برای استقرار مقام سلطنت جاتفاشی کرده و در گیرودار حادثه کشته شده‌اند و اکنون زن و فرزند و کسانشان گرسنه مانده‌اند. دهخدا گفت: از تو

می‌پنداشتند؟ (قطرات عرق چهره جوان را پوشانید و به نفس تند افتاد و سرش را به جای جواب پائین افکند) و دهخدا ادامه داد: فرض کنیم طرفداران دکتر مصدق که کشته شدند گناهکار بودند، زن و فرزند و نانخورهای آنان که گناه ندارند، حالا آنان آنها را که تأمین می‌کنند؟ شکم بچه‌هایشان را که سیر می‌کنند؟ چه دستگاهی به فکر زندگی آنهاست؟ بعد هم تازه آن پیرمرد چه کرده بود که الان باید در کنج زندان باشد؟ گناهش چه بود؟ ایفک می‌گفت: «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» کجایش عیب دارد؟ و خلاف کدام قانون است؟ راستی تو یگو آیا ناصحیح می‌گفت؟ جوان یکلی خود را باخته بود و دائماً روی زانوهای خود جا به جا می‌شد و عرق‌پیشانی و صورت خود را پاک می‌کرد. دهخدا با مشاهده حال آشفته او اندکی تأمل کرد و بعد در چندمان او خیره شد و گفت: تو جوان خوبی هستی، احساس می‌کنم ترا اغوا کرده و وادار ساخته‌اند که یک‌طرفه کار کنی و گر نه هر بچه‌ای می‌فهمد که ایرانی، ایرانی است و عائله بی‌سرپرست عائله بی‌سرپرست است و محتاج کمک، و باید جای نان‌آور هر خانواده را دستگاهی پر کند تا خانواده متلاشی نشود و افرادش به تباهی نیفتند. جزو بیا که پیشانی ترا که از آن آثار پشیمانی و رستگاری هویداست ببوسم و بعد هم به من قول بده از در این خانه که بیرون رفتی، در اندیشه همه مردم کشور خود باشی و میان خلق خدا فرق نگذاری و در کمک و یاری به ضعیفان و بی‌سرپرستان و محتاجان، صرف‌نظر از عقیده و عمل و نیت آنان کوشا و یکدل باشی و یگداری داور را خدای جهان و گردش زمان و اهل دیوان بکنند.

سوالی دارم. اما پیش از طرح آن برای آنکه تصور نشود که این سؤال بهانه نخریدن بلیط است دو بلیط همت‌عالی به من بده، بعد هم دست زیر تپالی کرد و صد تومان به او داد و بلیطها را گرفت و زیر تشک نهاد و بعد گفت: حالا به من یگو ببینم این افراد چگونه کشته شدند؟ جوان گفت: با مخالفان خود درگیر شدند و در حین زد و خورد جان خود را از دست دادند. دهخدا پرسید: آیا فقط اینها در زد و خورده کشته شدند؟ جوان قدری خود را جمع کرد و روی دو زانو جاپجا شد و گفت: نمی‌دانم. دهخدا گفت: می‌توان احتمال داد که از طرف مقابل هم افرادی کشته شده باشند؟ جوان یا مشتاپ جواب داد: ممکن است. دهخدا گفت: آیا قطع داری آن افرادی که احتمالاً از طرف مقابل کشته شده‌اند همه مجزوم بوده‌اند؟ جوان گفت: خیر. دهخدا گفت: پس احتمال می‌توانی بدهی که آنها هم دارای عائله باشند و نان‌آور زن و فرزند و کسان خود؟ جوان با فرو بردن آب‌دهان گفت: کاملاً ممکن است. دهخدا گفت: راستی آن افرادی که می‌گوئی کشته شده‌اند و برای ایشان پول جمع می‌کنی کجایی بودند؟ جوان گفت: ایرانی بودند. دهخدا گفت: لابد طرف نزاعشان ایرانی نبودند؟ جوان در حالیکه چهره‌اش سرخ و عرق‌آلود می‌شد گفت: آنها هم ایرانی بودند. دهخدا گفت: اگر ایرانی بودند چرا برادران ایرانی خود را کشتند یا به دست برادران ایرانی خود کشته شدند؟ جوان گفت: چون آنان طرفدار حکومت بودند و اینان هواخواه سلطنت. دهخدا پرسید: حکومت که؟ جوان گفت: حکومت دکتر مصدق. دهخدا گفت: مگر دکتر مصدق چه می‌گفت که طرفداران سلطنت آن را مخالف مصلحت

جوان برخاست و دست دهخدا را پوشید و دهخدا هم بر پیشانی او بوسه زد و گفت: برو سلامت و من شک ندارم که آینده خوبی خواهی داشت. جوان به احترام پس رفت و از در خارج شد. دهخدا پس از رفتن او رو به من کرد و گفت: دیدی حق با من بود و آمدن او ما را زیانی نداشت و شاید او را و جامعه را سودمند واقع شود. گفتم درست است اما درست‌تر این است که: آنچه در آینه جوان ببیند پیر در خشت خام آن ببیند



خطابه دیگر

«جناب آقای امتداد دهخدا»

چون اجرائی تحقیقاتی از جناب عالی ضرورت دارد در ساعت ۱۸ امروز (۲۵ و ۲۶) در دادستانی ارتش حضور بهم رسانید.

دادستان ارتش سر تیپ آزموده»

یکی از بعد از ظهرهای دهه سوم ماه ۱۳۳۲ ه.ش. نزد مرحوم دهخدا بودم و به خواندن و مقابله نمونه‌های مطبوعی کار لغتنامه مشغول بودیم که «بابا» مستخدم منزل آمد و پاکتی به دست ایشان داد. دهخدا نامه را گشود و خواند و سپس آن را به من داد که بخوانم. نامه همان است که متن آن را در آغاز این صفحه ملاحظه می‌فرمائید. گفتم چند روز پیش که همین جا برای بازجویی از شما آمده بودند دیگر این نامه برای چیست و چرا به دادستانی احضار کرده‌اند؟ گفت: بلی چند روز پیش خود سر تیپ آزموده (بعدها سپید شد) آمده بود برای بازجویی، سرهنگی نیز همراه او بود. وقتی «بابا» آمدنش را خبر داد و اجازه

باید توضیح بدهم که آن همیشه امری بوده است برای حفظ مملکت، و هشداری بوده به تندرویهای احتمالی که از طرف رئیس دولت یا رئیس مملکت در مواردی و مسائلی پیش می‌آمد و من از آغاز کار این حکومت از این نوع ملاقاتها بسیار داشته‌ام که هدف گاه رفع نقارها و شکرابها بود و گاه تنبیه و تذکر به تندروها و تصمیمات نامساعد، و انصاف را که غالباً به سخنان بی‌شائبه و خیرخواهانه من هر دو طرف قضیه توجه می‌کردند، زیرا در حسن نیت و وطن‌دوستی من تردید نداشتند. بنابراین جز این حد دخالت در کارهای مملکت و حکومت آنچه به من نسبت داده‌اند صحت ندارد، خاصه که شنیده‌ام چامه مقام یلندی را به بالای من دوخته و مرا داوطلب و خواهان یا نامزد پستیهای عالی کرده‌اند، در حالیکه من همه عمر از مقام گریزان بوده‌ام و پیشنهادهای بسیاری را برای احراز مقاماتی چون وزارت و سفارت و غیره رد کرده‌ام. چند مصاحبه و مقاله که این اواخر داشته و نوشته‌ام نیز اگرچه تند و بی‌پروا بوده است، اما انگیزه آنها چیزی جز تیت خیر و هدف همیشگی نبوده است و پدیده‌ای است که صراحت و تند و درشتی ناشی از درستی کلام من به مذاق بسیاری، که کلام آمیخته به تملق دوست دارند، خوشتان نبوده و ناگزیر آنان را به ناروا و ناسزاگویی و تهمت‌زنی واداشته است. این است تمام آنچه من در جواب سؤال شما می‌توانم بگویم. گفت: اگر موافقت می‌فرمائید بیانات شما را تقریر کنم، آقای سرهنگ! آنها را تحریر کنند. گفتم به شرط آنکه تحریف یا زیاده و کم نشود. شروع به تقریر کرد و پس از اتمام تحریر ورقه را به من داد که امضاء کنم. گفتم اول

دادم که بباید به اطاق، همین‌جا روی تشک نشسته بودم و چیزی نمی‌نوشتیم، سرم را تمسداً پائین انداختیم، در زده و وارد شد و مقابل من پاشته‌ها را بهم جفت کرد و حالت خبرداری به خود داد که حکایت از سلام و ادای احترام داشت، سر را بلند کردم و جواب سلام او را دادم و تکلیف کردم بنشیند. آمد مقابل من روی زمین نشست. تعارف کردم روی صندلی بنشیند، اما ادب کرد و گفت همین‌جا خوب است. من روی دو زانو نیم‌خیزی کردم و یا اَللّهی گفتم و بعد احوالش شریفی هم بر آن افزودم. پس از لحظه‌ای سکوت گفت: اجازه می‌فرمائید، گفتم: بفرمائید. گفت من بر حسب سبب و ماموریتی که دارم برای کسب اطلاعاتی نزد شما آمده‌ام، اگر اجازه بفرمائید پرسشهایی بکنم. گفتم: بفرمائید، اما به اختصار زیرا می‌دانید که من گرفتار کار چاپ لغت و تصحیح کارهای مطبوعی هستم. گفتم سعی می‌کنم وقت شما را کمتر بگیرم. سؤالش را در خصوص رفتن شاه از ایران و قصد دکتري مصدق در اداره مملکت و تلقی او و من از نوع حکومت و میزان دخالت من در این مسئله بود. گفتم: همه می‌دانند رفتن شاه بی اطلاع قبلی آقای دکتر مصدق صورت گرفته است و ایشان از این سفر ناگهانی نگران شده بودند و من روزی که به ملاقات ایشان رفتم دیدم که پیش‌نویس تلگرافی را تهیه کرده‌اند که به رم مغایره شود تا تکلیفی برای اداره مملکت پیش پای رئیس دولت نگذارند. و بعد افزودم که خود من نیز بر این عقیده‌ام که دکتر مصدق حاکمتر از آن بود که در چنان موقع و زمانی دست به عملی بزند که نخستین قربانیش خودش باشد، اما در مورد دخالت من در امور که منحصر به این دولت و حکومت ملی است،

خود را مدتی به کارهای دیگر سرگرم ساخت تا مرا بیشتر رنج دهد و فرسوده کند. پس از ساعتی باز شروع کرد از نو همان سؤالات را تکرار کردن و از من همان جوابها را شنیدن و باز از سر گرفتن و اطلاعات دیگر خواستن. گمان می‌کنم که شب به نیمه رسیده بود، احساس کردم که دیگر به هیچ وجه نیروی نشستن و سخن گفتن ندارم. قوای خود را جمع کردم و با خشم گفتم: آقا! اگر قصدتان کشتن من است، وسائل دیگری برای این مقصود دارید! من پیر و بیمار و فرسوده روزگار و خسته کار بسیار، بیش از این تاب و توان نشستن و سخن گفتن ندارم، اما اگر قصدتان کشتن من نیست و می‌خواهید زنده نگاهم دارید تا باز همین سؤالات مکرر را از من بکنید روز دیگری هم هست و جلسه استنطاق دیگری هم می‌توانید تشکیل بدهید. و من از این لحظه به بعد دیگر یک کلمه هم به سؤالات شما جواب نخواهم داد هرچه می‌خواهید بکنید، باز پرس این حرفها را که شنید برخاست و از اطاق بیرون رفت و دقایقی بعد با گروهبانی برگشت، زیر بغل مرا گرفتند و به حیاط بردند و سوار چینی کردند و به منزل رساندند. گروهبان در خانه را باز کرد و جسم فرسوده و جان به نیمه رسیده مرا از داخل اتومبیل به دالان خانه کشانید و رها کرد. من روی زمین افتادم و دیگر چیزی نفهمیدم. نمی‌دانم چه مدت آنجا مانده بودم که «بابا» برای تجدید وضو و ادای نماز از اطاق خود، که می‌دانید درش به دالان باز می‌شود، بیرون آمده و مرا روی زمین دیده و سراسیمه اهل خانه را خبری

پگذار بخوانم تا از کم و زیاد نشدن مطالب مطمئن شوم. خواندم و یکی دو جای آن را اصلاح و امضاء کردم. (مرحوم دهنخدا اینجا افزودند که انصافاً خوب تلخیص و تقریر کرده بود) پس از گرفتن ورقه که درحقیقت برگ یک یازپرسی بود با همان ترتیبی که آمده بود مؤدبانه بازگشت. حالا تصور می‌کنم از خشکی و سردی گفتار و رفتار من در آن جلسه، ما از اینکه جواب بر من مطابق میل دستگاه نیوده قصد تلافی کرده و مرا به دفتر خود احضار کرده است.

بعد از ظهر روز بیست و هفتم مهر که نزد ایشان رفتم در بستر بیماری افتاده بود، تزار و فرسوده. در پاسخ سؤالی من از علت بستری شدن گفتم: پیروز عصر، سرهنگی و درجه داری با اتومبیلی برای بردن من به دادستانی آمدم. آنجا رفتم. مرا در راهرویی روی نیمکتی چوبی نشانده و رفتند ساعتاً آنجا می‌ماندم می‌دانی که بیماری «آسم» دارم و فرسوده کار سالیان هستم. ساعتاً روی نیمکت چوبی نشستن بیکار و تشنه و گرمه برایم مشکل بود و تحمل اهانت از آن مشکلتر. شب فرارسید و همه رفتند و گویی مرا فراموش کرده بودند. یکی دو ساعت از شب گذشته سردی آمد و مرا به اطاقی راهنمایی کرد. صاحبمنصبی پشت میز نشسته بود. شروع کرد به تحقیقات درباره همان یکی دو مسئله که خود آزموده در منزل پرسیده بود و از ملاقات من با دکتر مصدق و وقایع قبل از کودتای ۲۸ مرداد. سؤالات خود را مکرر کرد و من با اینکه از خشکی و تنگی نفس و تشنگی به جان آمده بودم و حال گفتگو نداشتم ناگزیر جوابی در حدود آنچه قبلاً داده بودم دادم و گفتم جز اینها چیز دیگری برای گفتن ندارم. باز پرس تمدا

خاطرات دهنخدا

۳۶۶

کرده بود مرا به اطاق آوردند و تمام دیروز را در حال ضعف و اغما بودم و امروز کمی حالم بهتر شده است. اما به هر حال ضربه ای بود سخت بر جسم و جان من.